

دایپرت

کاری به حق و ناحق مسئله ندارم ولی همیشه اینطور بوده است: همه طبقات يك جامعه یا آحاد و افراد يك ملت نمیتوانند به اكمل وجه آزاد باشند و همه افراد جامعه نیز ممکن نیست که بی هیچ استثنائی از آزادی محروم باشند. همیشه محرومیت اکثریت با آزادی اقلیت ملازمه دارد و عكس قضیه هم صحیح است یعنی آنجا که اقلیتی به تنگنا می افتد و از همه وسائل قانونی برای ابراز وجود و اظهار عقیده محروم میشود لابد اکثریتی هرچه دلش میخواهد جولان میکند و غالباً نیز برسر این اعمال و افعال دلبخواهی کلاه شرعی میگذارد.

پس اینکه جماعتی بیایند و بعنوان اینکه میخواهیم از هرج و مرج و افسار گسیختگی و خودسری جلوگیری کنیم آزادی جماعت دیگر را محدود کنند و به حریم زندگی و سکونت و اشتغال ایشان تجاوز کنند و هیچ حساب و کتابی هم در کارشان نباشد و همه قوانین و مقررات عملاً مقهور امیال و اغراض شخصی و خصوصی ایشان قرار بگیرد عین بی نظمی است و آنچه بوجود میاید نوع دیگر از هرج و مرج است و هرج و مرج و خودسری چه از جانب اقلیت باشد چه از جانب اکثریت بهر حال محکوم و مذموم است.

سالی چند پیش از این یکروز به یکی از «صلاح اندیشان» گفتم چه لزومی دارد که در کار مطبوعات اینهمه مته به خشخاش بگذارید و مورا از ماست بکشید؟ جواب عجیبی داد. گفت ما بدمان نمی آید که کاری به کار مطبوعات نداشته باشیم ولی از این میترسیم که مطبوعات ما هم مثل مطبوعات آلمان (غربی) شوند.

یادم نیست آنروزها مطبوعات آلمان غربی چه دسته گلی به آب داده بودند ولی طرف باین تشبیه میخواست نگرانی خود را از بروز نوعی هرج و مرج و خودسری در مطبوعات ابراز کند. گفتم ولی باید مواظب بود که مطبوعات ما شبیه آلمان شرقی هم نشوند! - افسار گسیختگی و هرج و مرج فقط در این نیست که

مطبوعات يك مملکت هر چه دلفان خوشت بنویسند و بهر کس دلشان خواست توهین کنند و آبرو و حیثیت افراد را بازیچه اغراض خود قرار دهند. این نوع افسار گسیختگی را هیچ جامعه مترقی و سالمی تحمل نمیکند اما از این ناپسندتر و غیر قابل تحمل تر تحدید کار و اندیشه اهل قلم و تحمیل عقیده و سلیقه جماعتی معدود به اصحاب مطبوعات است که چیزی بدتر از افسار گسیختگی است چون در حالت اول لاقلم تکلیف هر کس روشن است و تخلیط و اشتباهی در قضاوت پیش نیاید که صواب دولت را بیای ملت یا گناه ملت را بیای دولت بگذارند. من اگر چیزی در این حال مینویسم عقیده و اندیشه خودم را بیان کرده ام و بهشت و دوزخ نوشته ام نیز بای خودم است اما چیزی از این غیر طبیعی تر نیست که شما آنطور فکر کنید که من میخواهم و من چنان بنویسم که شما اندیشید. وقتی من بدانم که شما هر چه مینویسید به اراده و اختیار خودتان نیست حتی برای تعریف شما از خودم قره خورد نمیکنم و مردم هم چنین مطبوعاتی را جدی نمیگیرند. - و مخصوصه بزرگتر اینست که دولت چه در داخل و چه در خارج باید در اینحال جوابگوی همه مطالبی باشد که در مطبوعات میاید یعنی ضرر يك مطبوعات غیر مستقل بیش از همه متوجه دولتی است که بر آن مطبوعات نظارت فائده دارد وقتی بلفظ یا صحیح چنین شهرت یافت که مطبوعات جامعه در قبض تصرف دولت است حتی در آنجا که عقیده ای مستقل از سیاست دستگاه حاکم در روزنامه منعکس میشود باز دولت است که باید مخصوصه را بگردن بگیرد و هر شبهه و توهمی را که بر اثر بیان آن عقیده در ذهن خودی و بیگانه وجود آمده دفع و رفع کند.

جناح سازنده حزب رستاخیز طی بیانیه ای اعلام کرده است که: «علل نارضائی مردم بررسی میشود» و از این جمله دو معنا مستفاد میشود یکی اینکه نارضائی مردم يك واقعیت مسلم است و دیگر اینکه علل این نارضائی تا بحال بررسی نشده بود و صد البته بیان ضمنی هر دو مطلب مستلزم صراحت و صداقتی است که در فضای

سیاسی امری شاذ و نادر بوده است و النادر کالمعلوم !
در جای دیگری از این بیانیه گفته شده است که: «سلاح

نارضائی مردم را باید از دست مخالفان گرفت.»

انشأالله کلمه «مخالفان» در این جمله معادل «منتقدان» و «منتقدان» نیز معادل «بدخواهان» نیست چرا که بهر حال حساب منتقد از حساب بدخواه آنهم بدخواه ملت و مملکت جداست. این عین خیرخواهی مملکت است که میدان را برای ابراز عقیده و اظهار وجود زن و مرد ایرانی باز بگذرید و رخصت بدهید که اگر دردی و مشکلی هست خودمان برای خودمان بازگو کنیم نه آنکه بیگانه از زبان ما باز گو کند. مردم ایران نباید انتقاد از نارسائی ها و مشکلات محیط خود را از زبان نماینده پارلمان انگلیس یا فلان جریده نگار خارجی که هرگز به اندازه روزنامه نگار ایرانی دلش برای این مملکت سوخته است بشنوند. و وقتی قلمزن و سخنور ایرانی نتواند عقیده و اندیشه خود را بر مبنای وطنخواهی و دلسوزی و عشق و ایمان به مملکت بیان کند آنوقت چنین مجالی در اختیار نامحرم و بیگانه قرار میگیرد که همان حقائق را با زبانی صدچندان گزنده تر و نافذتر به لاف و گراف درآمیزند و افکار و اذهان مردم را بِنفع مقاصد و منافع خویش وسوسه کنند. آیا مسائل ایران را از زبان نماینده و نویسنده ایرانی بشنویم بهتر است یا از زبان مخالف معاندی که نه شناسنامه ایرانی در جیب دارد و نه مسئولیتی در برابر مردم و تاریخ این سرزمین احساس میکند و همان مسائل را با صدنوع تبلیغ و تلقین ناروای سیاسی بصورت اموج رادیونی در هوا پخش و منتشر میکند و اذهان و افکار مردمی را که تشنه بحث و نقد مسائل میهن خویش هستند بِنفع مقاصد خود زیر بمباران تبلیغاتی میگیرد.

اگر چیزی غیر طبیعی باشد عدم رضایت و اختلاف عقیده نیست. غیر طبیعی اینست که همه افراد و آحاد جامعه بیک نحو و نهج بیندیشند و در برابر همه رویدادهای اجتماعی موضعی یکدانه و همانند داشته باشند. خود این حالت یعنی ایجاد وضعی که همه حرفها و نظرها در آن بطور یک طرفه و یک جانبه مطرح شود و هیچ عقیده متفاوتی هم در برابر آن علنا ابراز نگردد میتواند عدم رضایت بیافریند و آنچه مورد اتفاق اکثر عقلائی عالم است اینست که عدم رضایت وقتی نتواند بصورت نطق و نوشته بروز کند لاجرم بصورت بلوا و غوغا و خشونت خیابانی ظهور میکند و بقول مخبر السلطنه هدایت «کار از کله به بازو میکشد». قلماء می گفتند بجای مبارزه دعوی، مبارزه ادبی بکنید و منظور همین بود که تا وقتی نطق و نوشته و تریبون و روزنامه هست حاجتی به چوب و چماق نیست اما این چیزی نیست که اختیار انتخابش فقط در دست مردم باشد بلکه مجریان امورند که با نوع امکاناتی که ایجاد میکنند نحوه ظهور و تجلی عقاید را معین میسازند و هر قدر نقش نوشته و تریبون و قلم ضعیف تر شود نقش چوب و چماق و مشت و درفش قوی تر میشود و کار را از صحیفه کتاب و روزنامه به عرصه کوچه و خیابان می کشاند. کسی نمی گوید به هرج و مرج میدان بدهید. اگر در خود کامگی یک یا چند تن زور میگویند در هرج و مرج همه زور میگویند بنابراین هیچ عاقل و وطن خواهی نیست که طالب هرج و مرج باشد و همه کوشش هائی که در راه تعدیل تعصب و سخت گیری صورت میگیرد برای اینست که کار از افراط به تقریب نکشد و در غیاب قدرت هرج و مرج ظهور نکند.

در بیانیه جناح سازنده ضمن محکوم کردن حمله به محل های کسب و کار و آموزش و زندگی مردم آمده بود که «هیچکس حق ندارد به حریم اجتماعی و قانونی افراد تجاوز کند و به بیانه های گوناگون دست به تخریب محل کار یا سکونت افراد و تاسیسات عمومی بزند.»

رو دیگری این سخن آنست که تخریب و تجاوز و قانون شکنی يك حربه دودم است و بهمان سهولتی که به حیثیت و جان دیگران لطمه میزند بر ضد خود آدمی میتواند بکار بیفتد و اشتباهی از این غم انگیزتر نیست که مجریان قانون بجای اینکه خود از طریق تنفیذ و اجرای قانون به ایجاد نظم بکوشند مردم را از طریق تحریک تعصبات و احساسات به ایجاد نظم فرخوانند. چنین کاری در حکم دعوت به قانون شکنی و تجاوز و تعرض به حریم قانونی زندگی افراد است که شان و شخصیت هیچ انسان آزاده و شریفی آفرانمی پذیرد. بعلاوه علت وجودی مدیران و مجریان جامعه در اینست که اگر حیثیت و جان افراد در خطر تجاوز قرار گرفت به آنها پناه ببرند اما وقتی خود مجریان این تجاوز را توصیه و تشویق کردند آنوقت باید به چه کسی پناه برد؟

■ ■

غالباً دیده ایم که اعراض و پرهیز از طرح مباحث سیاسی در مطبوعات ما باین شکل توجیه شده است که دوران میدان داری و معرکه گیری و کسب و جاهت سیری شده و نباید اجازه داد که کسی با مخالف خوانی و انتقاد و خرده گیری وجه المله شود. حرف نخست اینست که اگر سخن آدمی جاذبه ای از حق و حقیقت نداشته باشد و انتقاد و خرده گیری افراد را حقائق و واقعیات وجود مشهود تأیید نکند کسی نمیتواند اذهان و افکار مردم را بخود جلب کند و معرکه ای بگیرد. از سوی دیگر مردمی که اعتماد بنفس خود را از دست داده و تحقیر شده باشند همیشه احتیاج بیک تکیه گاه و مرجع معنوی و روحی دارند. همیشه احتیاج دارند که قهرمانی در زندگی آنها ظهور کند و ضعف عاطفی آنها را با ابراز نوعی شجاعت یا حتی تقلید شجاعت و خرق عادت جبران سازد. اگر مردمی نتوانند این تکیه گاه را در سیاست برای خود ایجاد کنند در سایر شئون زندگی آنرا جستجو می کنند، و دست آخر حتی با ایجاد قهرمانان کاذب در سینما و تئاتر و ورزش به جبران ضعف و شکست خویش می کوشند. وجه المله شدن نظامی از همین واقعیت است و هر قدر نیازهای عاطفی و معنوی مردم در این زمینه بشکلی اساسی تر و جدی تر ارضاء شود جامعه از سلامت روحی بیشتری برخوردار خواهد بود.

از این گذشته، جامعه ای که بهر نوع وجه الملکی حساسیت دارد چگونه است که وجود افرادی را در هنر خوانندگی و نمایشگری تحمل می کند تا از طریق آثاری که بعضی از آنها احیاناً موجب تنزل اخلاق جامعه و حتی تزلزل حرمت ارزشهای هنری است سرمشق و معبود جوانان ماشوند و شهرت و ثروت بی حساب بیندوزند اما وجود کسانی را که سعادت و سلامت جامعه در گروی حسن عمل و فضیلت معنوی و اخلاقی آنهاست بر نمی تابد؟

اگر در سینما و تئاتر وجهه هر کس بقدر مهارتی است که در تقلید از واقعیت بکار میبرد در سخنوری و روزنامه نگاری وجهه هر کس بقدر صراحت و صداقتی است که در بیان واقعیت دزد. شما سعی کنید عیب و نقصی را که در واقعیت هست مرتفع کنید و گرنه آئینه ای که این عیب و نقص را منعکس می کند جز شفافیت گناهی ندارد. بازار هیچکس هم همیشه گرم نمی ماند و روزگار بالاخره نشان میدهد که وجهت هر کس ناچه حد برحق است و گفتار او تا چه حد با کردار تطبیق دارد.

■ ■

در ابتدای مقال گفتیم که آزادی بی حد و حصر يك گروه خاص غالباً با سلب آزادی گروههای دیگر ملازمه دارد. قبل از انقلاب مشروطه گروه حاکم در ایران به اسم اینکه گروههای دیگر

هنوز مستعد قبول و استفاده از آزادی نیستند در عرصه سیاست مجال اظهار وجود بکسی نمیدانند و خودش هر کار که دلش میخواست میکرد برای اینکه نگذارد دیگران هر کار که دلشان میخواهد بکنند!

بعدها هر وقت که کسی میخواست از مشروطیت انتقاد بکند از ونگاریها و هرج و مرجی سخن میگفت که بر اثر سوء استفاده از آزادی پیش آمده بود و عکس العمل طبیعی افراط در تحدید و سلب آزادی اکثریت جامعه بشمار میرفت سخنی که در رساله «مختصر تاریخ مجلس ملی ایران» آمده شاید جوابی کافی و شافی بهین ادعا باشد بخصوص که گوینده مطلب (مرحوم تقی زاده) هر دو دوره استبداد و مشروطه را در مدت عمر خود درک کرده است:

«آنها که در باب مشروطیت ایران و محاسن و معایب آن بعنوان محاسبات علمی اجتماعی حرف میزنند و تابع جوش و خروش مردم خام و عوام سرگذرها نیستند باید همان وقت که به حدت و شدت تمام از اغتشاش دیوانخانهای عدلیه و اجرای اغراض شخصی و دسته بندی در آنها از هرج و مرج روزنامهها و فحاشی و هتاک جلفی و سبکی آنها، از مداخله مجلس در امور خارج از دایره کار خود و واسطه بازی بعضی و کلاء و سوء استعمال نفوذ و کالت در اغراض و امور شخصی... قضات فاسق و دسته بازی آنها، از شرارت مشروطه - چنان و مجاهد بازی و غارتگری و تقلب و تعدی آنها و هرج و مرج امور از این بابت، از اغتشاش مملکت و ناامنی و نافرمانی عمومی (که نتیجه طبیعی سالهای اول هر تغییر وضع و انقلاب است) از پاشیده شدن دستگاه مملکت و قشون و بهیم خوردن نفوذ دولت و بالاخره از حرص و جاه طلبی مفرط بعضی تازه چرخان کم ظرف سیاسیون عهد مشروطیت حرف میزنند باید آن طرف کار یعنی اوضاع قدیم را نیز درست بیاورند و میان خود و خدا حق و عدالت و انصاف را میزان قرار داده نبودن مطلق هیچ نوع دیوانخانه را در ایران در عهد سابق و انحصار مطلق حکم مال و جان مردم راجع اراده حکام کل و جزء و کدخدای خونخوار و رشوه خوار، معلوم بودن يك دفترى رادر تمام ایران برای ثبت و ضبط احکام صادره، دیوانخانه رسمی نظام الملك نوری را در طهران، شرب لیهود فوق العاده... خرابی فوق التصور محاکم شرعیه، ناسخ و منسوخ سویکم بعضی مجتهدین... و محبس های هولناک و وحشیانه دوره سابق را درست (اما خیلی درست) بخاطر بیاورند، از نبودن هیچ ورقه چایی و روزنامه ای آزاد و در خفا گذاشتن همه امور دولتی و انحصار مندرجات روزنامه دولتی به تعریف شکار پلنگ قبله عالم و نازشت گرفتن از مردم و بخشیدن القاب و فروختن حکومتها و مناصب، از اغتشاش و امور مالیه و فرد نویسی و مواجیل سازی مستوفیان، از شیوع رشوت در امور دولتی بطور علنی و رسمی و فروش مناصب مملکتی، از سفاکی و ظلم باور نکردنی حکام، از ممانه سازی و گنج گیری عزیزخان سردار کل از اجساد زنده مردم، شکم پاره کردن فرهاد میرزا معتمدالدوله دست بریدن و گوش بریدن حاتم السلطنه (که بعد از یکسال حکومتش در شیراز معروف بود که يك فوج سرباز دست بریده توان گرفت) و کوبیدن سرزنده ها با طعناق که شیوه ابتکاری حاتم الدوله تبریزی بود و آنداختن آدم در حوض آب و احاطه حوض با فراشان ترکه در دست و زدن بر شخص از هر طرف تا مجبورا سر را به آب فرو برده و غرق شود که از اختراعات صمدخان شجاع الدوله مراغه ای بود و شمردن آنها دور از ذوق سلیم است، از فروش منابع ثروت مملکت و امتیاز مضره بدون اجبار و استقراضات برای صرف در هوا و هوس شخصی، از شرارت فراشان و مامورین... از چپاول حکام از انحلال قوه قشونی... یاد باید نمود.» (۱)

هر انقلابی دچار افراط و تفریط میشود و انقلاب مشروطه از این مقوله مستثنی نبوده است اما عین بی انصافی است که بخاطر بعضی لغزشها و حصادتها و جهالت هائی که در شرائط ناسامان بعد از استبداد قهری و طبیعی بوده است این انقلاب را یکباره مردود و محکوم بدانیم.

ماجرای از يك تفنن شروع شد. جزوه ای از جزوه های نهیب جنبش ادبی (نوشته دکتر تندرکیا) بدستم رسید که حدود ۴۴ سال پیش طبع شده است. کسب این فیض را مدیون آقای تحویلی هستم که جزوه را برایم خرید شاید بدلیل اینکه میدانست موضوع آن عمیقا مورد علاقه من است. قسمتی از کتاب شرحی است که نویسنده در دفاع از جد امجد خود (مرحوم شیخ فضل اله نوری) نگاشته است و اگر چه تعصب خانوادگی محرک قلم اوست برای یک مورخ با انصاف و بی غرض تاریخ مشروطه ماخذ مسلمی است. حق نوه است که به همه سخنان بر طعن و لعنی که در باره جدش گفته اند جواب بدهد. نمیدانم کدام مورخ مشروطه در کتاب خود این عبارت را آورده است که: «در واقعه میدان توپخانه... مهمتر از همه اینست که آن جماعت که فریاد می کشیدند دینی نبی میخواهیم صدها قرابه شراب و عرق در گوشت و کنار گذارده و هر چند دقیقه جامی سر می کشیدند، حاج شیخ فضل اله که با چشم عرق خوردن آنها را میدید عمل آنها را نادیده می پنداشت و چون کار بالا کشید او گفت نخورید، این کار را نکنید، الواط جواب دادند. این دوغ است ما محض رفع عطش میخوریم.»

و نویسنده با سبک مخصوص خود جواب داده است: «لله اکبر!.. عجیب مردمان وقیحی هستند... آخر.. امروز پس از نیم قرن که تعصبات مذهبی صدمه کمر و استعمال مشروبات الکلی نسبت به آنوقت صد درجه بیشتر و علنی تر شده آیا کسی جسرات میکند در کنار و گوشت میدان توپخانه عوض قندح آب آلو غرابه های شراب و عرق بگذارد که آنروز این کار را کرده باشند آنهم در حضور علمای اعلام...» (۲)

که بظاهر جواب معتولی است. و بعد نویسنده سعی کرده است که با مراجعه به گواهی گواهان (بقول خودش) درستی گفته ها و نوشته های دیگران را درباره شیخ به محک بزند. عیب کار اینست که تقریباً همه گواهان یا مرید شیخ هستند یا خویشان شیخ و در بین این همین نقل قولها معلوم شده است که نسبت حاج شیخ فضل اله به عموی خسرو انوشیروان میرسد. آنگاه سخن از اینست که شیخ فضل اله یکی از بانیان اصلی مشروطه بوده است و نویسنده از پدرش شنیده است که «ماده اول و دوم متمم قانون اساسی درباره مذهب رسمی و نظارت علماء» یادگار او (یعنی شیخ فضل اله) بوده است - و شیخ در ابتدای کار «برای بسط عدالت و ترویج و اجرای احکام اسلام» بارغبت از مشروطه پشتیبانی میکند ولی وقتی معلوم میشود که مغز حقیقی مشروطه «دمکراسی اروپائی» است «این را دیگر ناسازی با اصول اسلامی» میدانند و به مخالفت قد علم میکند. «حاج شیخ نه با مشروطه مخالف است و نه با مجلس شورای ملی چنانکه آرزوی تمام ملت مسلمان است بلکه با دمکراسی اروپائی که آنرا ختم اسلام [میدانند] و با اقلیت قلیلی که ایشان را ملوث به عنصر مذهب می بیند مخالف است.» (۳)

نویسنده از قول حاج شیخ معتقد است که «طرز حکومت دمکراسی اروپائی مناسب حال و مصلحت ملت مسلمان ایران نیست» (جل الخالق!) و «اصول دمکراسی اروپائی که عبارتند از اعتبار به اکثریت آراء و مساوات و آزادی مطلق بویژه آزادی مطبوعات بحکم

اسلام غلط است « و بلافاصله اضافه می کند که :

« این همان ایرادات اساسی است که بعدها فاشیم به دمکراسی گرفت ! »

نتیجه میگیریم که لابد فاشیم و نظامات فاشیستی بدلیل اینکه معتقد به اصول دمکراسی و آزادی مطبوعات و اجتماعات نیستند «مناسب حال و مصلحت ملت مسلمان ایران» و مطابق و موافق شرع انور هستند ! در حاشیه همین صفحه آمده است که: «حاج شیخ بارها گفته: مشروطه ای که از دیک پافسفارت انگلیس سر بیرون بیاورد و پیرمها برای آن سینه بزنند بدرد ما ایرانیها نمی خورد.»

در جواب باید گفت : استبدادی هم که سفارت روس حامی و پشتیبان آن باشد و شاپشال و لیاخوف سنک آنرا بسینه بزنند ... شرح ایضا اما البته نویسنده طرفدار استبداد نیست. معتقد است چیزی که شیخ طرفدار آن بوده مشروطه مشروعه بوده و چیزی که انگلیسها سعی در استقرار آن داشتند رژیم دمکراسی - و نویسنده گویانمی - خواهد قبول کند که نتیجه قهری ستیز و مخالفت با مشروطه تقویت نظام استبداد بود و مشروطه مشروعه ای در آن گیرودار وجود نداشت تا از این نعد کلاهی برای خود دست و پا کند . به زعم نویسنده، جنبش مشروطه انتقامی بود که انگلیسها بعد از شکست در واقعه تنباکو از طبقه روحانی گرفتند اما معلوم نیست طبق این استدلال - روسها چه خیری از مسلمانی دیده بودند که از نظامی که لابد خطر را از مسلمانها دور میکرد و اسلام را نجات میداد حمایت میکردند؟ نمیدانم ، ملا کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی و حاج میرزا حسین که از نهضت مشروطه طرفداری میکردند مسلمان نبودند ؟ سید محمد طباطبائی که علمدار نهضت مشروطه بود مسلمان نبود ؟ و هم او نبود که خطاب به مردم میگفت:

« ... به تمام انبیاء و اولیاء قسم است که ما بجز مجلسی که جمعی در آن باشند که به درد مردم و رعیت برسند کاری دیگر و غرضی نداریم . قدری که سخت میگیریم میگویند مشروطه میخواهند، زمانی که سکوت می کنیم میگویند آقایان زیر زانوئی گرفته اند که

دیگر صدایشان بریده شده است... بخدا قسم است که این مطالب و این شایعات دروغ است... قصد ما عدل و رفع ظلم است که رعیت از دست نرود.» (۴)

و وقتی میدید گوش کسی بدهکار حرفهای او نیست میگفت: «حکایت ما و شما حکایت آن واعظ است که در بالای منبر موعظه میکرد و در پای منبرش یکی از همه بیشتر گریه میکرد و به سرو سینه میزد. واعظ به مردم گفت خوب است هم شما مثل این مرد چیز بفهمید و منعظ و متاثر شوید . ببینید این مرد چگونه گریه میکند و چطور وعظه و پند در او اثر کرد... آن مرد گفت والله من هیچ نمی فهمم که آقای واعظ چه میفرمایند. مردم گفتند پس برای چه گریه میکنی ؟ گفت از فراق، از فراق، از جدائی، از جدائی ... گفتند خوب است و احضرت بگوئی ... گفت سبب گریه من این است : وقتی که آقای واعظ حرف میزند ریشش تکان میخورد و من بیاد بزی که داشتم می افتم که آنهم ریشی داشت مانند ریش آقا...»

حالا شما هم در پای این منبر که موعظه مرا ظاهرا استماع می نمائید هر کدام بخيال کارهای شخصی خودتان می افئیده بلی، بعضی در این مجلس می باشند که می فهمند من چه میگویم ولی آنها هم که چیزی از آنها ساخته نیست و کاری از دست آنها بر نمی آید... آنها هم که کاری و باری دارند متصل در خیال جمع مال و اندوخته می باشند و هیچ نمیدانند و فکر نمی کنند که اگر عدل و عدالت باشد برای آنها بهتر است.» (۵)

حواشی:

- ۱ - مقالات تفری زوده (زیر نظر ایرج افشار) ص ۶
- ۲ - تندرکیا : نهیب جنبش ادبی - ص ۲۱۴
- ۳ - همان کتاب - ص ۲۲۳
- ۴ - تاریخ بیناری ایرانیان (ص ۲۰۵)
- ۵ - همان کتاب (ص ۲۰۸)

